هو العلیم

 بحث در مَالِك يوم الدِّين و مَلِك يوم الدّين

برگرفته از دست نوشته‌های حضرت علامه حاج سیدمحمدحسین حسینی طهرانی

مِلْک بمعنای استیلاء و قدرت و اذن در تصرّف در أموال است و صاحب آن را به صیغه فاعل: یعنی مَالِک گویند؛ و مُلْک بمعنای استیلاء و قدرت و اذن در تصرّف نفوس است و صاحب آن را به صیغه فَعِلْ که صفت مشبّهه است: مَلِک گویند.

و البته هر دو از آنها مشتقّ از مبدء واحد و از أصل واحد مشترکی هستند؛ و آن مطلق تصرّف و استیلاء و قدرت بر چیزی است؛ و آن مبدء اشتقاق عبارت است از: مَلَک ـ مَلْکاً و مُلْکاً و مِلْکاً و مَلَکةً و مَمْلَکةً ‌و مَمْلِکةً‌ و مَمْلُکةً‌ الشئ أی احتواه قادراً علی التصّرف و الاستبداد به.

غایةالأمر این مبدء مشتقّ اگر بر روی موّاد خارجیه واقع شود و بر آنها تعلّق گیرد بمعنای مِلکیت و استبداد در تصرّف آنها، و اگر بر نفوس تعلّق گیرد بمعنی مُلکیت و استیلاء بر آنها در أمر و نهی و فرمان است یقال: مَلَک القوم ای استولی علیهم؛ و مَلَک نفسَه أی قدر علی حَبْسها و در صورت أوّل صاحب آن را مَالِک و در صورت دوّم صاحب آن را مَلِک گویند؛ پس اختلاف معنای مالِک و مَلِک ناشی از قرینه خارجیه و آن تعهّد استعمال و وضع تعیینی و یا تعینی بر تعلّق این معنا بر خارج و بر موضوع است.

و بر همین اساس می‌بینیم که مالک را اضافه به اشیاء خارجیه میکنند و میگویند: مالک الدّار و مالک الدَّابَّة و مالک العِقار و مَلِک را اضافه به نفوس و اقوام میکنند و میگویند: مَلِک القوَم و مَلِک العَرَب و مَلِک الیمانیین و میگویند مَلِک‌ فلان عصر و فلان زمان؛ و نمیگویند: مَالِک فلان عصر. و علیهذا در مالک یوم الدِّین أنسب آن است که مَلِک گفته شود؛ چون به یوم نسبت داده می‌شود و نسبت مالِک به یوم مستحسن نیست بخلاف نسبت مَلِک به یوم؛ میگویند حاکم و سلطان و ءآمر آن روز؛ و نمی‌گویند: مالِک آن روز.

استاد ما حضرت آیة اللَه علاّمة طباطبائی رحمة اللَه علیه فرموده‌اند: و قد ذکر لکلٍّ من القرآئتین مَلِک و مَالِک وجوهٌ من التّأیید، غیر أنّ المعنیین من السَّلطنة ثابتان فی حقّه تعالی؛ و الذّی تعرفه اللُّغة و العرف انّ المُلْک بضمّ المیم هو المنسوب إلی الزّمان یقال: مَلِک العصر الفلانی، و لا یقال: مالِک العصر الفلانی إلاّ بعنایة بعیدة؛ و قد قال تعالی: مَلِك يوم الدّين فنسبه إلی الیوم و قال ایضاً: ﴿لِمَنِ المُلك اليومَ لله الواحد القهار﴾ (غافر آیه ١٦)[[1]](#footnote-1)

و زمخشری گفته است: و مَلِک هو الاختیار؛ لأنّه قراءة أهل الحرمین و لقوله: لمن الملك الیوم؛ و لقوله: مَلِک الناس؛ و لأن المُلک یعمّ و الملِک یخصّ.[[2]](#footnote-2)

در مجمع البیان گوید: المَلِک القادر الواسع للقدرى الذّی له السّیاسى و التّدبیر و المَالِک القادر علی التّصرف فی ماله؛ و له أن یتصرّف فیه علی وجهٍ لیس لأحدٍ منعه منه.[[3]](#footnote-3)

و نیز گفته است: قَرَء عاصم و الکسائی و خلف و یعقوب الحضرمی مالک بالألف و الباقون مَلِک بغیر ألف[[4]](#footnote-4) و علیهذا قرائت مَلِک نیز أشهر است زیرا از قرّآء‌ سبعى فقط ٢ نفر مالِک خوانده‌اند: عاصم و کسائی و پنج نفر دیگر همگی مَلِک خوانده‌اند.

و در تفسیر صافی فرموده است: و قُرِئَ مَلِک یوم الدِّین روی العیاشی أنَّه قرأه الصَّادق علیه السّلام ما لا یحصی.[[5]](#footnote-5)

باری از آنچه مجموعاً ذکر شد بدست میآید که قرائت مَلِک یوم الدِّین أحسن است و بهتر آنستکه بدین وجه قرائت شود. و امّا آنچه در مجمع البیان از أبوعلی فارسی شاهد برای تقویت مالک آورده است که: یشهد لقراءى مالک من التنزیل قوله تعالی: و الأمر یومئذ لله، لأن قولک: الأمر له و هو مالک الأمر بمعنی. ألا تری أنّ لام الجرّ معناها المِلک و الاستحقاق؛ و کذلک قوله تعالی: ﴿يوم لا تملك نفس لنفس شيئاً يقوي ذلك﴾.[[6]](#footnote-6) تمام نیست و این استشهاد مخدوش است.

زیرا لام الجرّ در لِلّهِ افاده اختصاص میدهد و امّا آن اختصاص به چه کیفیت است؟ آیا بنحوه‌ مِلکی و یا مُلکی؟ این در لام جرّ نیست. مضافاً بآنکه مِلکیتِ بر نفس، همان مُلکیت است و از استعمال مادّه مَ لَ ک که گفته شد مبدء اشتقاق و فعل است خصوصیت مِلکیت بدست نمیآید؛ بلکه این مادّه أعمّ است و چون بر نفس واقع شده است مراد از آن همان مُلکیت است پس از جمله ﴿يوم لا تملك نفسٌ لنفس شيئاً﴾ استفاده مَلِکیت می‌شود نه مالکیت؛ و این استشهاد نفعی بحال ابوعلی فارسی ندارد.

مضافاً به آنکه از سه ناحیه در قرآن کریم می‌توانیم استدلال بر أقربیت مَلِک یوم الدِّین بنمائیم: اوّل از گفتار خداوند: ﴿لمن المُلْك اليوم لله الواحد القهّار﴾ که در اینجا مُلک که به یوم نسبت داده شده است، از آن خداست و عیناً بمثابه ﴿مَلِك يوم الدِّين﴾ است؛ زیرا ألف و لام الیوْم بمعنای عهد و راجع به روز قیامت است چون قبلاً میفرماید:﴿يومَ هُم بَرِزونَ لا يخفي علي اللَه مِنهم شَيءُ﴾ (آیه ١٦، از سورة ٤٠: غافر)

دوّم در قرآن کریم فقطّ و فقطّ یکجا خداوند را با صیغه مَالِک بیان کرده است: ﴿قُلِ اللَهمَ مَلِك المُلك تؤتِي المُلك مَن تَشاء﴾ (آیه ٢٦، از سورة (٢) آل عمران) و در اینجا مالک بمعنای مَلِک است چون به مُلک نسبت داده شده است و در حقیقت مالک المُلک همان قدرت و سیطره بر حکومت و أمر و فرمان است؛ و بمعنای مَلِک می‌باشد؛ و در بقیه جاهای قرآن همگی مَلِک آمده است مانند:﴿فَتَعلَي اللَه المَلِك الحَقُ﴾ (آیه ١١٤ از سورة ٢٠: طه، و آیه ١١٦ از سورة ٢٣: مؤمنون)

و مانند: ﴿هُوَ اللَه الذِي لَا إلَه إلّا هُوَ المَلِك القُدُّوسُ﴾ (آیه ٢٣ از سورة ٥٩: حشر) و مانند:﴿المَلِك القَدُّوسُ العَزِيزِ الحَكيم﴾ (آیه ١ از سورة ٦٢: جمعه) و مانند:﴿مَلِك النَاسِ﴾ (آیه‌ ٢ از سوره ١١٤: ناس)

سوّم آنکه در قرآن کریم، همیشه نسبت مُلْک به خداوند داده شده است نه نسبت مِلْک مانند: ﴿ألم تَعلَم أنَّ اللَه لَهُ مُلك السَّمواتِ وَالأرضِ﴾ (آیه ١٠٧ از سورة ٢: بقره، و آیه ٤٠ از سورة ٥: مائده.) و مانند:﴿وَللهِ مُلك السَّمواتِ وَالأرضِ﴾ (آیه ١٨٩ از سورة ٣: آل عمران؛ و ٧ آیه دیگر) و مانند ﴿تَبرَك الذي بِيده المُلك﴾ (آیه ١، از سورة‌٦٧: مُلْك)

و در هیچ جای قرآن دیده نمی‌شود که نسبت مِلک بخداوند داده شده باشد؛ و علّتش آنستکه همانطور که زمخشری گفته است: المُلک یعُمُّ و المِلک یخُصُّ.

و از مجموع آنچه ذکر شد استفاده می‌شود که ﴿مَلِك يوم الدِّين﴾ متعین است و لیکن چون از طرفی دو نفر از قرّآء‌سبعه مشهوره مَالِک قرائت کرده‌اند؛ و از طرف دیگر در روایت حلبی از حضرت صادق علیه السّلام وارد است که: إنَّه کان یقرء مالک یوم الدین[[7]](#footnote-7). و از داود بن فرقد روایت است که گفت: سمعت أباعبداللَه علیه السّلام یقرء مالا اُحصی: مَالِک یوم الدِّین باید گفت: قرائت مالک نیز صحیح است؛ خصوصاً پس از آنکه قرائت قرّآء‌سبعه مشهوره را متواتر میدانند یعنی تواتر آنها را از رسول اللَه گفته‌اند و علیهذا نتیجه چنین می‌شود که هر دو قرائت صحیح و مُجزی است و لیکن قرائت مَلِک أحسن و أعمّ و أشمل وانسب است و اللَه العالم.

1. المیزان؛ ج ١، ص ٢٠. [↑](#footnote-ref-1)
2. کشّاف؛ طبع اوّل؛ ج ١، ص ٨. [↑](#footnote-ref-2)
3. مجمع البیان، طبع صیدا، ج ١ بترتیب ص ٢٤ و ص ٢٣ [↑](#footnote-ref-3)
4. مجمع البیان، طبع صیدا، ج ١ بترتیب ص ٢٤ و ص ٢٣ [↑](#footnote-ref-4)
5. تفسیر صافی، طبع اسلامیه ج ١، ص ٥٣. [↑](#footnote-ref-5)
6. مجمع البیان، ج ١، ص ٢٤. [↑](#footnote-ref-6)
7. تفسیر برهان، طبع سنگی، ج ١، ص ٣٣. [↑](#footnote-ref-7)